



بررسی بیت‌هایی از شاهنامه

بخش اول

مصطفی جیحونی

شناخت شاهنامه، شناخت واژگان آن و احیاناً نوشتن مواردی که بتواند در چاپ‌های آینده این کتاب عظیم‌القدر در جهت بهبود یاری دهد. اگر توفیق رفیق شود و عمری باشد این بررسی‌ها در مجله «آشنا» ادامه خواهند یافت. شاید تا پایان شاهنامه شمار بیت‌های بررسی شده از هزار بگذرد. فردوسی در آغاز داستان سی‌وش می‌فرماید:

هفتمه

بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد...

بناهای آباد گردد خراب

ز باران و از تابش آفتاب

پی افکندم از نظم کاخی بلند

که از باد و باران نیابد گزند

بر این‌نامه بر سالیان بگذرد

همی خواند آنکس که دارد خرد...

هر آنکس که دارد هوش و رای و دین

پس از مرگ بر من کند آفرین

تقدیم به روان پاک علامه دهخدا که لغت‌نامه

بزرگ او حماسه روزگار ماست...

و تقدیم به روان پاک استاد بزرگ محبتی عینوی

که خداوند دقت و امانت بود و نامش با شاهنامه

عجین است... و تقدیم به پژوهشگر نسوه و

استاد شاهنامه‌شناس دکتر جلال خانقی مطلق که

کار سترگ او نیز حماسه این روزگار است.

شادزیاد و دیرریاد!

غرض از نوشتن یادداشت‌هایی که ملاحظه خواهید

فرموده انتقاد از کار چاپ شاهنامه است و نه حتی می‌توان

آن را نقد به حساب آورد. غرض نیت خدمتی است در راه

سخن چون برابر شود با خرد

روان سراسیمه رامش برد

کسی را که اندیشه ناخوش بود،

بدان ناخوشی رای او گش بود،

همی خویش را جلیبیا کند

به پیش خردمند رسوا کند

ولیکن نبیند کس آهوی خویش

ترا روشن آید همی خوی خویش

اگر داد باید که آید بجای

بیاری وزان پس به دانا نمای

چو دانا پستند، پسنیده شد

نه جوی تو در، آب چون دیده شد

سخن فردوسی پسنیده جهان و جهانیان است. از

روزگار او تا قیام قیامت. قیاس بنده هم مع الفارق است ولی

در دنیایی و خردمندی شما بزرگان شک نیست. این طرح در



بر اساس شاهنامه موجود در موزه لندن مورخ ۶۷۵ هجری و با یاری سه نسخه موجود در لنینگراد تصحیح شده است. (از جلد چهارم بعد به توصیه مرحوم سعید نفیسی از نسخه کتابخانه قاهره مورخ ۷۴۱ نیز استفاده کرده اند.)

این کتاب با سرمایه عظیم بیست میلیون روبل آن روزگار (بطور متوسط پیش از ۳۰ سال پیش) سامان یافت؛ پولی در حدود هفتاد و پنج میلیارد تومان امروز. با صرف نیروی متخصص و هزینه هنگفت، آن تصحیحی بیست گه باید باشد، ولی در حال حاضر متن کامل تصحیح انتقادی موجود است.

دیگری چاپ آقای دکتر خالقی است که ایشان با همت و مردانگی بی نظیری قدم در این راه گذاشته اند و یک تنه این راه بزرگ را از نیمه گذرانیده اند. (سه جلد آن در آمریکا به چاپ رسیده است که جلد های یکم و دوم در ایران طبع افست شده اند، و ظاهراً جلد چهارم آنهم در چاپخانه است و با هفت مجلد به پایان خواهد آمد. - توفیق ایشان را از خداوند بزرگ خواستارم).

کار ایشان بر مبنای نسخه فلورانس (۶۱۴ - یک نیمه از شاهنامه) و یازده نسخه دیگر است که نسخه های لندن ۶۷۵ و قاهره ۷۴۱ نیز جزو آنها هستند. حسن کار ایشان ضبط دقیق همه نسخه بدنه است که می تواند مورد استفاده خواننده قرار گیرد.

در این بررسی گاهی بحث بر سر ضبط یک کلمه است و گاهی سخن بر سر معنای یک بیت. گاهی بحث از چند سطر تجاوز نمی کند و گاهی ممکن است چند صفحه نوشته شود. امید است سبب ملال خواننده نشود. روش کار سنجیدن شاهنامه با خود شاهنامه است که گمان می کنم بهترین شیوه بررسی هر متنی همین روش باشد. در مواضعی از شاهنامه واژه ای گنگ است و در شناخت و معنی کردن آن اشکال پیش می آید، ولی چه بسا در جاهای دیگر این کتاب همان واژه بطور واضح بکار رفته باشد. بهتر است از آن موضع روشن برای تصحیح آن گنگی بهره بگیریم. در این کار از فرهنگ ولف یاری گرفته ام. فرنیرولف دانشمند فقید آلمانی با صرف بیست و پنج سال عمر خویش این فهرست و فرهنگ را فراهم آورده است. او همه واژگان بکار رفته در شاهنامه های چاپ مل و نیز ماکان و فوللرس را فهرست کرده است. در اینجا سپاس خود را نثار روان آن بزرگمرد می کنم.

یک صورت موفق است و می تواند در راه شاهنامه و فردوسی خدمتی باشد؛ اینکه با محک خورد شما دانشمند بزرگوار سنجیده شود. اگر سختم را بیسندید شاد خواهم شد و اگر ناسره های آن با گفتار شما به سره دگرگون گردد، نهایت آرزوی من است. دچار آن شرور نیستم که بیندارم آنچه می گویم درست است؛ لذا از دریافت نظر شما سپاسگزار خواهم شد.

می خواهیم از آغاز شاهنامه بیت هایی را که در مورد آنها توضیحی لازم بنظر می رسد مطرح و درباره آنها بحث کنیم. (صیغه جمع بکار می برم چرا که شما را هم شریک خود می دانم).

برای این کار سه چاپ را از نظر می گذرانیم، یک چاپ معروف از قرن گذشته، یعنی چاپ «مل» که در این سالها با تیراژ بالا چاپ شده و در دسترس فارسی زبانان قرار گرفته است. اگرچه در برابر دو چاپ دیگر ارزش چاپ انتقادی ندارد ولی در روزگار خود انقلابی در چاپ شاهنامه بوده است. و دو چاپ دیگر: یکی چاپ مسکو که مقدمات آن در سالهای ۱۹۵۰ میلادی بعد فراهم شده و در نه جلد از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۱ میلادی بچاپ رسیده است، و جایی است که

به نسخه های فلورانس ۶۱۱ و لندن ۶۷۵ و قاهره ۷۴۱
بیش از دیگر نسخه ها اهمیت داده ام و ترجمه بنداری را که
در سال ۶۲۰ صورت گرفته و بسبب قدمت و
دست نخوردگی متن عربی از ارزش خاصی برخوردار است
در ردیف همین نسخه های اقدم به شمار آورده ام.

نکته ای که باید در آغاز بعرض برسد این است که در
این بررسی غرض، کم ارزش جلوه دادن کار کسی نیست؛ در
اینگونه بحث ها بالاخره یک طرف درست تر می گوید و
سخن طرف دیگر ممکن است از درستی کمتری برخوردار
باشد. فرنگیان در بحث های علمی بسیار آزادتر عمل
می کنند؛ کسی سخن دیگری را رد می کند و هیچ اهانتی به
حساب نمی آید. ولی حجب و حیای ایرانی سبب می شود که
هیچگاه نتواند نظر خود را صریحاً بیان کند.

امیدواریم روزی بتوانیم نظر خود را بیان کنیم و دیگران
نرنجند.

در چاپ «مل» شماره گذاری برحسب شاهان است، مثلاً
کیومرث (= ۱) و کیخسرو (= ۱۳) و یزدگرد (= ۵۰) ولی
چون چاپ اخیر «انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی» (که
همان چاپ کتابهای جیبی سابق است) بیشتر در دسترس
خوانندگان می باشد و در چهار مجلد چاپ شده است نشانی
بیت ها بدین گونه است: (مل ۱/۱۸۱/۱۷۹۵) یعنی جلد ۱
چاپ اخیر صفحه ۱۸۱ بیت ۱۷۹۵ بجای رسم متعارف «مل»
و «ولف» یعنی (7/1795) (یعنی پادشاهی منوچهر بیت
۱۷۹۵)

و در مورد چاپ مسکونی نیز: (مس ۵/۲۱۱/۲۱۵۵) یعنی
جلد ۵ چاپ مسکو، صفحه ۲۱۱ بیت ۲۱۵۵ و مارجا که
«مس» نوشته نشده باز همین چاپ مورد نظر است.

و در مورد چاپ خالقی نیز: (خ ۲/۳۰۶/۱۵۷۵) یعنی
جلد ۲ چاپ خالقی صفحه ۳۰۶ بیت ۱۵۷۵.

نکته درخور یادآوری این است که گاهی ممکن است
مطلبی مطرح شود که پیش از این پژوهنده ای آن را مطرح
کرده باشد. اگر نوشته او را در دسترس داشته باشم مأخذ را
ذکر خواهم کرد. ولی ممکن است مطلبی را پیش از این
خواننده باشم و مأخذ آن از خاطر من رفته باشد؛ هدف نادیده
گرفتن فضل تقدم نیست، بلکه شیوه مطالعه بنده علمی و
برگه نویسی بوده تا اکنون نتوانم به یادداشت های خود
مرجع کنم.

کوتاه نوشته ها و علائم اختصاری همانست که در
چاپهای مسکو و خالقی انتخاب شده تا خواننده در مراجعه
بدان چاپها راحت تر باشد. از قرار زیر:

- ف نسخه فلورانس مورخ ۶۱۱
- س نسخه کتابخانه طوبیفا پوسری مورخ ۷۳۱
- ق نسخه دارالکتب قاهره مورخ ۷۴۱
- لی نسخه کتابخانه دانشگاه ایمن مورخ ۸۲۱
- و نسخه کتابخانه پاپ در ونیکان مورخ ۸۶۸
- ل۲ نسخه کتابخانه بریتانیا در لندن مورخ ۸۹۱
- ۱ نسخه فرهنگستان علوم شوروی مورخ ۸۲۹
- مل چاپ مل در پاریس
- خ شاهنامه چاپ خالقی
- د.ب. نسخه بدل
- ل نسخه کتابخانه بریتانیا در لندن مورخ ۶۷۵
- لی نسخه لنینگراد مورخ ۷۳۳
- ق۲ نسخه دارالکتب قاهره مورخ ۷۹۶
- ب نسخه کتابخانه ملی پاریس مورخ ۸۹۶
- آ نسخه کتابخانه دانشگاه کلمبرج مورخ ۸۵۲
- ب نسخه کتابخانه دولتی برلین مورخ ۸۹۱
- م نسخه فرهنگستان علوم شوروی بدون تاریخ
- مس چاپ مسکو
- سداری ترجمه عربی سداری از شاهنامه در ۶۲۰

مصطفی جیحوی
۱۳۷۳/۴/۲۷

- به نام خداوند جان و خرد
- کزین برتر اندیشه بر نگذرد
- خداوند نام و خداوند جای
- خداوند روزی ده و رهنمای
- خداوند کیوان و گردان سپهر
- فروزنده ماه و ناهید و مهر
- ز نام و نشان و گمان برترست
- نگارنده برشده گهرت
- به بسینندگان آفریننده را
- بسیی، مرنجان دو بینده را
- نه اندیشه باید بدو نیز راه
- که او برتر از نام و از جایگاه

سخن هرچه رین گوهران نگردد

نیاید بدو راه جان و خرد

خرد گر سخن برگزیند همی

همان را ستاید که بیند همی

ستودن نداند کس او را چو هست

میان بندگی را بایادت بست

خرد را و جان را همی سنجد او

در اندیشه سخته کی گنجد او

بدین آلت رای و جان و زبان

ستود آفریننده را کی توان

به هستی ش باید که خسو شوی

ز گفتار بیکار یکسو شوی

پرستنده باشی و جوینده راد

به ژرفی به فرمائش کردن نگاه

ازین پرده برتر نرا کار نیست

زهستی بر اندیشه دبدار نیست

نوا با بود هر که دانا بود

ز دانش دن پیر برنا بود

۱-

خرد گر سخن برگزیند همی

همان را ستاید که بیند همی

(مل ۸/۳/۱) (مس ۸/۱۲/۱) (خ ۸/۳/۱)

زین بیت در سر آغاز شاهنامه و جزو بیت هائی است که

در ستایش خداوند سروده شده است. ضبط مصراع دوم در

چاپها و نسخه ها چنین است:

همان را ستاید که بیند همی ح-ع

همان را ستاید که بیند همی ف

همان را ستاید که بیند همی ق

همان را ستاید که بیند همی ل-س-ل-ق-۲-لی-پ-و-۱-مل-مس

همان را ستاید که بیند همی آ

همان را ستاید که بیند همی ن

همان را ستاید که بیند همی ب

در شاهنامه فردوسی «خرد» بالاترین چیزی است که

انسان بدان دست می یابد، حتی آنگاه که می خواهد «روان»

را که معادل «نفس» عربی است به چیزی والا تر تشبیه کند،

می گوید: «روانش خرد بود و تن جان پاک».

در اینجا می خواهد بگوید که اگر خرد برای بیان نظر خود

سخن را بکار گیرد، چون راهی به درگاه آفریدگار ندارد و

نمی تواند او را ببیند و مبنای خرد منطق و چشم است، ناچار

کسی را می ستاید که می بیند؛ بنابر این نمی تواند ستایشگر

خداوند باشد؛ و در بیت بعد می افزاید:

ستودن نداند کس او را چو هست

میان بندگی را بایادت بست

حاصل اینکه انسان با ابزاری که دارد (رای و جان و

زبان) از ستایش آفریدگار ناتوان است و بایستی به هستی او

اقرار کند و از گفتار بیهوده کناره بگیرد. او آفریننده جان و

خرد است و هم اوست که این دو را می سنجد (و می آفریند).

بنابر این در اندیشه جان و خرد سنجیده شده ما نمی گنجد، و

همان بهتر که در ستایش پروردگار بیش از این نگویم.

ضبط چاپهای مل و مسکو اشکال دارد. چرا که مصراع

اول بی نتیجه می ماند، که خرد با برگزیدن سخن بعنوان ابزار

کار می خواهد چه کار کند؟ و خالق با اتکاء به نسخه هائی

نسیه متأخر «آ» و «ل آ» و «ب» و «۶» (که در «ل آ»

«ستاند» گشته «ستاید» است) وجه درست را انتخاب کرده

است و اسیر قدمت نسخه نشده؛ حال آنکه در آن دو چاپ

دیگر ظاهراً معنای بیت دریافت شده و وجه نادرست

انتخاب شده است.

۲-

ازین پرده برتر سخن گاه نیست

زهستی مر اندیشه را راه نیست

صورت بالا از بیت، برابر است با ضبط نسخه هائی «ل»،

«س»، «ق»، «لی» و «آ» و چاپهای مسکو و خالق. ضبط

نسخه ها و چاپ دیگر چنین است:

ازاین پرده برتر تر کار نیست زهستی بر اندیشه دیهاریست ف

ازاین پرده برتر سخن گاه نیست زهستی مر اندیشه آگاه نیست ق

ازاین پرده برتر سخن راه نیست زهستیش اندیشه راه نیست (قافیه ۴) ب

ازاین پرده برتر سخن راه نیست زهستی مر اندیشه راه نیست ب

ازاین پرده برتر تر راه نیست ولی دست اندیشه کوتاه نیست د

ازاین پرده برتر تر راه نیست زهستی مر اندیشه راه نیست (۴) ن

ازاین پرده برتر سخن راه نیست زهستی بر اندیشه راه نیست ق

ازاین پرده برتر سخن راه نیست زهستی مر اندیشه آگاه نیست ۴

از این پرده برتر سخن ره نیست به هستی مر ندیشه راه نیست
 از این پرده برتر سخن گاه نیست به هستی ندیشه راه نیست
 در بیشتر نسخه ها این بیت پس از بیت:

توانا بود هر که دانا بود

ز دانش دل پیر برنا بود

آمده است و ظاهراً مصراع اول را راجع به بیت اخیر دانسته اند، یعنی از این سخنی که گفتم (توانا بود...) پایگاهی برتر نیست، در صورتیکه خیلی دور از ذهن است که آنجا که فردوسی در ستایش خداوند سخن می گوید به خود و سخن خود اشاره ای کند. آنگاه تکلیف مصراع دوم چه می شود؟



کنه عدد دوسه بدست رسم فر حسین بیزاد
 بنظم در میان نسخه ها ترتیب ابیات نسخه «ا» درست

است که در آن بیت مورد نظر پس از بیت:

پرستنده باشی و جوینده راه

به ژرفی به فرمانش کردن نگاه

آمده است؛ یعنی ای انسان تو باید بنده خداوند باشی و راه درست را بشناسی و عمیقاً در فرمانهای او دقت کنی، و در بیت مورد بحث ما می خواهد بگوید برتر از این حدی که گفتیم تو کاری نداری و چگونگی خلقت در چشم اندیشه تو نخواهد آمد و نمی توانی از آن آگاه شوی.

در اینصورت بنظر می رسد که وجه درست تر ضبط

نسخه فلورانس باشد:

ازین پرده برتر ترا کار نیست

رهستی بر اندیشه دیدار نیست

۳-

خرد تیره و مورد روشن روان

نباشد همی شادمان بیک زمان

(مل ۲۱/۴/۱) (مس ۲۱/۱۳/۱) (خ ۲۰/۴/۱)

در این بیت «مرد» در جمله «مرد شادمان نباشد» فاعل است و «روشن روان» صفت اوست و «یک زمان» قید جمله است، یعنی جمله کامل چنین می شود: «مرد روشن روان اگر خردش لحظه ای تیره باشد شادمان نیست.» بنابراین این بهتر است مرد را با اضافه بخوانیم تا «روشن روان» قید تلقی نشود. «روشن روان» را می توان به «آگاه» و «بینا» معنا کرد و نتیجه ای که بدست می آید این است که اصل آگاهی و بینائی صاحب خرد بودن است و نیز «خردمندی» در مرحله ای بالاتر از «روشن روانی» است، و آنچه بیشتر از روان در معرض دستبرد و به تیرگی در افتادن قرار می گیرد «خرد» است.

۴-

خرد چشم جان است چون بگری

که بی چشم شادان جهان نسپوی

نخست آفرینش خرد را شناس

نگهبان جان است و آن سه پاس

سه پاس تو چشم است و گوش و زبان

کزین سه رسد نیک و بد بی گمان

(مل ۲۶/۴/۱) (مس ۲۶/۱۳/۱) (خ ۲۵/۵/۱)

در این سه بیت سخن از درست بودن یا نبودن واژه ها نیست، بلکه می خواهیم معنای «یاس» و «سه پاس» را روشن کنیم. البته درخور یادآوری است که در چاپ مسکو در آغاز مصراع دوم بیت نخست بر اساس نسخه لندن و چند نسخه دیگر «تو» بجای «که» آمده است و در چاپ مز نیز چنین است، در حالیکه انتخاب خالقی بر اساس نسخه های «ف» و «ق» و «ن» می باشد و مناسب تر بنظر می رسد؛ «که» بیان علت بسیار دقیق تر معنی را بیان می کند و مطلب را عام تر می کند. هیچکس بی چشم شادان نیست، این عم ناپیوستگی محصر به «تو» نیست، «تو» اینک «تو» هم اشاره به

مخاطب خاصی نیست؛ بلکه مفهوم عام دارد.

اقاً بحث اصلی: «پاس» اسم است و از آن کلمات مرکب «پاسبان» و «پاسدار» و «پاسداری» و «پاس داشتن» ساخته شده است.

در لغت نامه «سه پاس» چنین معنا شده است: «سه نگهبان تن یعنی گوش و چشم و زبان» و دو بیت از سه بیت بالا شاهد آورده شده است. نیز در فرهنگ معین زیر واژه «پاس» آمده است: «هر یک از سه نگهبان تن یعنی چشم، گوش و زبان».

گمان می‌کنم در این معنی و خصوصاً در مورد این بیت های فردوسی تسامحی پیش آمده باشد؛ فردوسی می‌گوید: برترین آفریده خداوند خرد است. خرد چشم جان است و نگهبان جان و نیز نگهبان سه چیز است. این سه چیز چشم و گوش و زبانند.

«آن» برای جلوگیری از تکرار «نگهبان» آمده است، بنا بر این شکی نیست که «خرد نگهبان سه پاس است»، اگر «پاس» را نگهبان معنا کنیم چگونه خرد نگهبان نگهبان دیگری است؟

«جان» روح حیوانی است و اگر خرد از آن مواظبت نکند به راه خطا خواهد رفت. چشم و گوش و زبان نیز نزد بی‌خرد «بد می‌بینند» و «بد می‌شنود» و «بد می‌گوید». این سه را نیز بایستی خرد نگهبانی کند تا به راه خطا نروند؛ و در همه کتابهای اخلاقی، انسان را به جلوگیری از بخطر رفتن آن سه هشدار می‌دهند. فردوسی حکیم هم می‌گوید «کزین سه رسد نیک و بد بی‌گمان» یعنی اگر در حفظ آنها کوشش نشود به راه خطا می‌روند و از آنها بد حاصل می‌شود، و اگر در این راه کوشش شود حاصل آنها کار نیک است؛ و این کار وظیفه «خرد» است.

یک معنای «پاسبان» کسی است که در «پاسی» از شب (و یا روز) نگاهبانی می‌کند ولی چند بیت نمونه زیر کافی است که بدانیم «پاسبان» صرفاً بمعنی «نگهبان» هم هست و وظیفه او نگاهبانی از چیزی یا کسی:

همه پاسبانیم و گنج آرز تست	فدی کردن جان و ربیع آن تست	(۲۲۳۶/۲۱۲/۳)
ز پیودن راه و ربیع شبان	جیانجوی راگیو بد پاسبان	(۳۲۵۷/۲۱۳/۳)
طلابه ز هر سو برون تاختند	به هر پرده بیی پاسبان ساختند	(۲۸۲/۱۳۳/۴)
سپندارمذ پاسبان تو یاد	خرد جان روشن رون تو یاد	(۷۷۱/۵۴/۵)
همه پاسبانان تحت و بند	دد و دام شادان به بخت و بند	(۱۱۴۹/۳۰۴/۵)

همه پاسبانان گنج توایم / پر ز درد نگرمان ز ربیع توایم (۲۵۵۲/۳۸۷/۵)

«پاس داشتن» مصدر مرکبی است که از اسم «پاس» و مصدر «داشتن» ساخته می‌شود و معنای آن حفظ و نگاهداشت «پاس» است. اصولاً یکی از معانی «داشتن» کمتر مورد عنایت است و آن «مواظبت کردن، تعهد کردن، نگاهداشت، حفظ و حضانت» است.

«داشتن» به این معنا بارها در شاهنامه بکار رفته است: همی داشتیم چون یکی تازه سبب

که از باد نامد به من بر نهیب / بدان تا چو دیده بدارندشان

چو جان پیش دل برگمارندشان / تو شو تخت با افسر نیروز

بدار و همی باش گیتی فروز / بدو داد و گفتش که این را بدار

اگر دختر آرد ترار روزگار / چنین گفت کاو را گرازه ست نام

که در جنگ شیران ندارد لگام / مرا گفت کاین از پدر یادگار

بدار و، بین تاکی آید به کار / در لغت نامه دهخدا زیر «داشت» و «داشتن» به همین معنای شواهد بسیاری آمده است. عدم دقت بدین معنی سبب شده است که تا بحال تفسیر درستی از بیت حافظ به دست داده نشود:

دریس آینه طوطی صفت داشته اند / آنچه استادان ز گفت بگو می گویم

برای سخن آموختن به طوطی، کسی پشت پرده ای و در پشت آینه می‌نشسته و سخن می‌گفته. طوطی را جلو (پیش) آینه نگاه می‌داشته اند و او تصوّر می‌کرده که هم جنس اوست که سخن می‌گوید، او هم تقلید می‌کرده. مقصود مصراع اول این است: «آنان که در پشت آینه هستند مرا چونان طوطی سخن آموز، مواظبت و حضانت می‌کنند».

بیشتر کسانی که این بیت را معنا کرده اند نسبت به «پس» و «پیش» آینه مسامحه کرده اند. آنها «داشته اند» را به «قرار داده اند» معنا کرده اند و همین سبب معنای بی دقت شده است. مثال دیگری در میان می‌آورم تا روشن تر شود: کلمه «جاندار» بمعنی نگاهبان است، «دار» در این کلمه مخفف «دارنده» بمعنی نگاهبان و حارس است،

«حبیب» نسخه شدن نمی تواند درست باشد. چرا که نخستین حاصل حبیب گیتی «آتش» است و نه انسان. بلکه انسان آخرین است. «فطرت» پیروی از نسخه هد با حتمات زید مصحف «فکرت» است. بنابراین می توان گفت «فکرت» بمعنی «اندیشه»، واژه درست این مصرع است که در سه نسخه «ف» و «ز» و «ب» تصحیف نشده باقی مانده است.

«شمار» در اینجا بمعنای «روز شمار» (روز رستاخیز) نیست؛ روز شمار تنها برای انسان است و حیوانات دیگر نه راست خیز دارند و نه در این جهان ملزم به بندگی خداوند هستند (لنته بر اساس گفته شاهنامه).

نداند بدو نیک و فرجام کار

نخواهند ارو بندگی کردگار
 ندکه معنی «حسان» و «آمر» است و مصراع می تواند ترجمه گونه ای باشد از «اؤن الفکر و آخر اعمر» که منظور انسان است. (از افادات دوست بزرگوار آقای دکتر مهدی نوربان)

این دو بیت خطاب به انسان است و می گویند: ای انسان! تو شرف دو گیتی کرده اند و با چندین وسعه پرورده اند. تو نخستین هدف غائی خلقت هستی و بی در آفرینش پس از همه در وجود آمده ای. خود را سهل مگیر.

خلقت انسان از آغاز در اندیشه خداوند بوده است و هدایای غائی بی غیب آفریدن آدمی بوده است. بی پس از آفریدن همه موجودات انسان خلق شده است.

در مصراع دوم هم «تویی» همه نسخ جز «ف» مناسب تر از «تومر» است و ادامه مصرع اول می باشد و «خویشتر را به بازی مدار» هم جمله کاملی است. «پسین در شمار» که تنها در نسخه «لن» آمده است از «پسین شمار» اکثریت نسخه ها گویا درست است. بنابراین وجه درست بیت یکی از دو صورت زیر است:

نخستین فکرت پسین شمار

تویی، خویشتر را به بازی مدار

نخستین فکرت پسین در شمار

تویی، خویشتر را به بازی مدار

ان

دلّت گر نخواهی که نامش نماند

همان نا نگردی زن مستمند

(مل ۱/۷/۹۴) (نس ۱/۱۸/۸۹) (خ ۱/۹/۹۱)

این بیت در نسخه های «ق» و «ق» نیست. صورت بالا مطابق چاپ خالقی و نسخه «ف» می باشد؛ صیغه نسخه ها و چه پهای دیگر چنین است:

دگر در صفا که آمد تو را	خواهی که نام بوی مستند
نگردد
نگردد بخوابد
نگردد بخوابد

این بیت سر آغاز پندی است در مورد پیروی از گفتار پیامبر اکرم (ص) خصوصاً ولایت علی بن ابیطالب (ع). بنابراین «وگر» که نشانه این است که پیش از این مطلب دیگری بیان شده است و اکنون به دنبال آن مطلبی می آید. درست نمی نماید و «دلّت گر» و یا «اگر دل» درست است. البته وجه اول یعنی انتخاب خالقی ترجیح دارد چرا که به نخستین کلمه که در اینجا «دل» است اهمیت بیشتری داده می شود. سخن بر سر مصراع دوم است:

«مستی» گله، شکایت، شکوه - غم، اندوه. درد (مستی) و «مستی» = گنه کردن - ناله. شکوه. «مستی» از ریشه پهنوی musti (گله، شکایت، ناله و زاری) و «مستی» از ریشه ایرانی باستان musti است. (دختر معین حسه برهان)

«مستمند» هم از ترکیب (مست - اومند) یا (مستی - اومند) حاصل شده. بنابراین معنی آن خارج از معنای «مست» و «مستی» نیست. که عبارتند از: غمین و اندوهناک، صاحب غم و رنج و محنت و اندوه. اندوهگین، زار، ملول، پریشان، غمناک - گله مند و شکوه ناک (نعت نامه) و معانی فرعی و عراضی آن عبارتند از: محتاج و نیازمند، حاجت مند، بیخواب و تهیدست، بی برگ - بدبخت و دلت شکسته.

در شاهنامه دوبار کلمه «مستی» آمده است:

به هستی رسید این ازان، آن ازین

چنان تنگ شد بر دلیران زمین

(استاد مینوی: رستم و سهراب، ب ۷۱۷) (خ ۱۷۳۰۲: ۱۶۹۱)

به فرمان شاه آنکه سستی کند

همی از تن خویش هستی کند

که در بیت نخست چاپ های مل و مسکو (علی رغم اینکه در نسخه اساس یعنی لندن ۶۷۵ مُستی است) مُستی دارند، ولی استاد مینوی «مُستی» را انتخاب و شرح کرده اند و پس از ایشان هم آقای دکتر خالقی همین وجه درست را انتخاب کرده اند.



پیکره فردوسی در شهر دوشنبه تاجیکستان

بدین ترتیب و بایاری از خود شاهنامه می توان گفت که صورت درست بیت چنین است:
اگر دل (دلت گر) نخواهی که باشد نژند
نخواهی که دایم بوی مُستمند

۹-

که من شارستانم علیم درست
درست این سخن گفت پیغمبرست
(خ/۱۰/۱/۹۶)

این وجه مضبوط نسخه «ف» و چاپ خالقی است. ظاهراً نسخه «ل آ» هم دوبار بیت را آورده است، یکبار با ضبط «شهر علمم» و بار دیگر «شارستانم». این بیت از اشتباهات واضح نسخه فلورانس است. اولاً که همانگونه که فردوسی در مصراع دوم گفته است، مصراع اول ترجمه حدیث نبوی است:

«انا مدینة العلم وعلیُّ بابُها» و کوچکترین تغییری در حدیث نبوی روا نبوده و نیست.

ثانیاً «شهر علم» که در همه نسخ جز فلورانس آمده است اضافه استعاری است همانند «رخ آشتی»، «گریبان شرع»، «چشم زمانه»، «زبان اشک»، «گوش دل»، «چشم شب»، «لب لاله»، «سلاح هنر» و «دست اجل»، «مانیا از کتاب» اضافه، تألیف دکتر محمد معین می باشد که نه آشتی، رخ دارد و نه اجل، دست بلکه به استعاره چنین خوانده می شوند. در اینجا هم علم، شهر ندارد و پیامبر (ص) هم خود را به «شهر علم» تشبیه فرموده است که علاوه بر اینکه مجموعاً اضافه استعاری است خود نیز تشبیهی استعاری است.

در مصراع دوم هم «گفت» فقط در دو نسخه «ف» و «ب» آمده است و در بقیه نسخ «قول» است. با اینکه «گفت» فارسی است و بر «قول» عربی ترجیح دارد، ولی فردوسی کلمات را هم، بسته به موقع برمیگزیند. در اینجا که سخن از پیامبر و دین و مذهب است، بکار بردن کلمه عربی فضا را حقیقی تر می کند و صورت درست تر بیت مانند چاپ های مل و مسکو چنین است:

که من شهر علمم، علیم درست
درست این سخن قول پیغمبرست
(مل/۱۰/۸/۱۰۱) (مس/۱۹/۱/۹۶)

در بیت دوم «ولف» آن رازیر «مستی» آورده ولی جلوی آن علامت (!) گذاشته است، یعنی که معنای آن را درک نکرده. البته وجه مصراع دوم در چاپهای مل و مسکو درست نیست و صورت درست آن در نسخه لندن است: «همی از پی خویش مُستی کند» یعنی بر خود غم روا می دارد. براساس فرهنگ ولف «مستمند» نیز ۴۶ بار در شاهنامه آمده است، از این تعداد ۹ بار «دل» مستمند خوانده شده، و یکبار «جان»، و ۳۶ بار هم وجود انسان مستمند خوانده شده است. اصولاً مُستی و مُستمندی عارض تن نمی شود، بلکه گریبانگیر روح و جان و دل می شود. درخور یادآوری است که در سه بیت، زندانی «مستمند» خوانده شده است و زندان «خانه مستمندان» یا «ایوان مستمندان»؛
بفرمودشان تا به زندان برند

بدان خانه مستمندان برند
بدو گفت کاکون به زندان شویم
به نزدیک آن مستمندان شویم
همه بدگمانان به زندان شدند
به ایوان آن مستمندان شدند
و دریک بیت الحاقی هم «گور» خانه مستمندان نامیده شده است:

به روز جوانی به زندان شوی
بدین خانه مستمندان شوی

چگونه سرآمد به نیک اختر

بر ایشان بر آن روز کندآوری

(مل/۱۴۰/۹/۱) (مس/۱۳۳/۲۱/۱) (خ/۱۲۲/۱۲/۱)

معنی «کندآوری» در این بیت چیست؟ در آغاز ببینیم
«کند» و «گند» و «کندا» و «کنداور» یا «کندآور» یا
«گندآور» به چه معنا هستند:

کُند (Kund) = (در زبان پهلوی) نام دیوی است و مؤنث
آن Kundi است (فرهنگ پهلوی به فارسی فره وشی).

کونداک (Kundak) = (در پهلوی) = ساحر، پیشگو،
جادوگر (فرهنگ فره وشی).

کونداکیه (Kundakih) = (در پهلوی) = پیشگویی، سحر،
جادوگری، اخترشماری (فرهنگ فره وشی).

گوند (gund) = (در پهلوی) = خایه، بیضه، تخم (فرهنگ
فره وشی).

گُند = بمعنی خایه باشد که عبری خصیصه خوانند. (برهان
قاطع)

«گُن» و «گُند» به همین معنادر ادبیات فارسی بکار رفته
است و اکنون هم در برخی لهجه های زبان فارسی بکار
می رود. (مولانا در مثنوی «گُن» را در معنای دیگری بکار برده است -
مثنوی، چاپ نیکلسون دفتر پنجم، ب ۱۳۳۴ و فرهنگ لغات و تعبیرات
مثنوی، دکتر سید صادق کوهرین، جلد ۷ در نسخه خطی موزه قویبه و
چاپ دکتر محمّد استعلامی «گان» است.)

کندا = فیلسوف و مهندس باشد. (لغت فرس چاپ مجتبیای و
صادقی) - کاهن بود آهنی آنکه چیزی از خود بگوید -
فیلسوف و دانا باشد (صحاح الفرس؛ چاپ طاعتی - سرمه سلیمانی؛
چاپ محمود مدبری) - فیلسوف بود (مجموعه الفرس چاپ جویی)
- فیلسوف و مهندس و دانا را گویند (تحفة الاحیاب اویهی) -
حکیم فیلسوف و دانا را گویند (فرهنگ جهانگیری؛ چاپ عقیقی) -
شجاع و دلیر و پهلوان بود (جهانگیری) - حکیم و فیلسوف و
دانا و منجم را گویند (برهان).

در اوراق مانوی (پهلوی) gnd'yy (سحر، احکام نجوم)،
فارسی Kunda (دانا، منجم، جادوگر، شجاع)، پهلوی Kanday
(هتیک) نقل از حاشیه معین بر برهان) - و بمعنی شجاع و دلیر و
پهلوان هم هست (برهان) - هوبشمان «کندا» Kunda را
هم ریشه «کند» بمعنی شجاع می داند.
در این صورت «کندا» بمعنی شجاعت و دلیری است

مرکب از: صفت کند (شجاع) + ا (سازنده اسم معنی از
صفت)، قس: درازا، ستبراه، روشنا (یادداشت مرحوم دکتر معین در
حاشیه برهان).

یکی حال از گذشته دی، دگر زان نامده فردا

همی گویند پنداری که و خشورند یا کندا
اگر جادوست از کارم بماند
وگر کنداست از چارم بماند

(نقل از لغت نامه و یادداشت های علامه دهخدا)

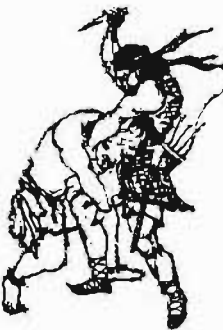
کندوار = مرد مردانه باشد (لغت فرس) - مبارز و اسفهلار
و مردانه بود (صحاح الفرس؛ طاعتی - در این فرهنگ «کندوار» است) -
اسفهلار ناباک و دلاور بود - مرد مردانه بود (مجموعه
انرس) - مردی دانا و دلیر را گویند (تحفة الاحیاب اویهی) - دلیر و
شجاع و پهلوان و داناست (سرمه سلیمانی - مدبری) - بر وزن و
معنی کنداگر است که حکیم و دانا - و مبارز و پهلوان باشد - و
بمعنی سپهسالار هم بنظر آمده است. و بمعنی پهلوان و
سپهسالار، باکاف فارسی هم گفته اند. (برهان)

«این لغت در فرهنگها بصورت «گنداور» آمده است.
بعضی فضیلا، معاصر صورت اخیر را صحیح دانسته اند.
نولدکه و هرن و هوبشمان آن را باکاف تازی از ریشه «کند»،
بمعنی شجاع نقل کرده اند، و لطف نیز در فهرست شاهنامه
«کند آور» و «کند آوری» را باکاف تازی آورده است. بنابر
این کندآور باید مرکب از: کندا (شجاعت) + ور (پسوند
انصاف) باشد، نه از کند (شجاع) + آور (آورنده). چه
«آور» در کلمات مرکبه از اسم آید: رزم آور، تناور، دلاور»
(یادداشت دکتر معین در حاشیه برهان)

در لغت نامه هم همین معانی برای «گندآور» آمده
است. در آن کتاب «گند آوری» چنین معنی شده است:
«سپاهی گری و مردانگی (فرهنگ اسدی. نسخه نخجوانی).
دلاوری. جنگجویی. صفت گند آور - سروری، سپهسالاری»

امارت، پادشاهی» (لغت نامه)
و «کند آوری» نیز چنین معنا شده است: «دلاوری و بهادری
و مردانگی (ناظم الاطباء، رشادت. دلاوری (از فهرست ولف)،
عُجب. تبختر» (یادداشت علامه دهخدا). و استاد شواهد زیر را
ظاهراً برای اجتهاد خود آورده اند:

۱- «ماگله همی کنیم از ابوسلمة بن حفص بن سلیمان که
او کند آوری و کبر بر امیرالمؤمنین کند و خلیفتی وی به هیچ
نشمرد». (تاریخ طبری. ترجمه بلعمی)





۲- «چون برفتی (پیغمبر ص) چنان به نیرو و برفتی که گفتی پای از سنگ برمی گیرد و چنان رفتی که گفتی از فرازی به نشیب همی آید و چنان گرازان رفتی بکش زطهرا؛ به کشتی یا به کشتی او کنداوری». (تاریخ بعمی)

۳-

بدان تا ز فرزند من بگذری

بلندی گزینی و کنداوری

(فردوسی)

۴-

ز یزدان بترسد گه داوری

نجوید بلندی و کنداوری

(فردوسی)

۵-

عجب نیست از رستم نامور

که دارد دلیری چو دستان بدر

که هنگام گردی و کنداوری

زوی شیر خواهد همی یاوری

(فردوسی)

۶-

در لغت نامه شاهد زیر هم افزوده شده است:

ای به ترک دین بگفته از سر نوکی و خشم

دل بیسان جستم ترکان کرده از کنداوری

(سای)

البته شاهد شماره ۵ بیشتر در محور معنی «دلاوری» و

(مردانگی) است.

مرحوم بهار نوشته اند: «کنداوران: لغتی است شعری و

شاهنامه ریاض استعمال کرده است بمعنی مرد دلیر و فحش، و

بعضی گمان کرده اند که گند آور از ماده گند بمعنی جند عربی

است و گند آور را لشکرکش پنداشته اند، و برهان هم این

لغت را در ماده کاف فارسی ذکر کرده و آن را سواهی معانی

حقیقی بمعنی سپهسالار هم آورده است، شکی نیست که

گند آور با کاف فارسی است، همانه از ماده گند بمعنی جند بلکه

از گند بضم اول بمعنی بیضه، و گند آور از قبیل دلاور و تناور

و ناماور است و مرکبست از گند و ور یا آور بترکیب وصفی

و این دو پیاوند معنی صاحب و حمل کننده و دارنده چیزی

را، فاعله گند و معنی آن فحش و نر و مردانه است نه

لشکرکش». (ملک الشعراء بهار، سک شامی جلد ۳ ص ۸۵)

حاصل همه نوشته های بالا در فرهنگ معین آمده

است. در اینجا جز یادداشت‌های حاشیه برهان که نقل کردیم

بقیه توضیحات مرحوم دکتر معین را می آوریم:

«این لغات در کتب بصورت «کنداور»، «کندا آور»،

«کنداور» و «گند آور» ضبط شده و آن را بمعانی شجاع و

دلیر و پهلوان، سپهسالار و سردار، منجم و حکیم

آورده اند... چون گفته های فرهنگ نویسان در عربی یا

فارسی و مضموم یا مفتوح بودن کاف مضطربست. معنی

مجموع مرکب آن ظاهر نیست. چه گاهی جزء اول کلمه را

«کندا» گرفته اند و گاهی «گند» اصل کلمه جند عرب

دانسته اند. و از این رو «کندا آور» را حکیم و فیلسوف معنی

کرده اند، و «گند آور» را معنی قائد و سپهسالار داده اند.

معنی فیلسوف برای گند آور درست نمی نماید، چه خود

«کندا» را فرهنگ نویسان، معنی حکیم و فیلسوف می دهند

و در این صورت کندا آور معنی معقولی ندارد. و اگر کلمه

«گند آور» مرکب از گند بمعنی جند باشد، معانی شجاع و

دلیر در آن توسع یا مسامحه است. صاحب اقرب امور

گوید:

«الکند بالضم، الشرس لشدید، فارسی، نقله فرتیح عن

بعض کتب العرب» و هم او گوید: «الکندالکثر، الشجاع،

الجسور، فارسیه نقلیه فرتیح عن بعض کتب العرب». مرحوم

بهار معتقد بود که «گنداور» مرکب از گند (جند) بمعنی

خایه و بیضه است و امروزه هم در تداول عامه گویند: فلان

مردی خایه دار است، و آن تعبیر متلی است که از آن اقتضاه

مردو مقتححه بودن او را اراده کنند... مع هذا این حدس بعید

مینماید. از مجموع این مباحث چنین نتیجه میگیریم:

۱- «کنداور» یا کاف تازی [= کندا + و] بمعنی شجاع و

دلیر لغه صحیح است و در بیت سعدی:

نه شم شیر کنداوران کند بود

که کین آوری ز اختر تند بود

بین «کنداور» و «گند» تجنیس است.

۲- «گند آور» یا کاف پارسی [= گند (جند) + آور -

(نده)] بمعنی لشکرآر، سپه آر، سپهسالار هم درست

است.

۳- بمعنی منجم و حکیم لغه «کندا» صحیح است نه

«کند آور»، مع هذا «کنداوری» را مسامحه بمعنی حکمت و

دانشی استعمال کرده اند.» (علی از برهنگ معین)

در شناختن ریشه و ترکیب این واژه یقیناً آنچه گفتمی است مرحوم دکتر معین گفته اند، ولی با آوردن شواهدی از شاهنامه شاید بتوان به روشی تر شدن کاربرد این واژه یاری کرد.

«کنداور» یا «کند آور» یا «گند آور» در شاهنامه فراوان آمده است که معنای دنیبر و شجاع از آن استنباط می شود، ولی در چند بیت زیر می تواند معنی «حکیم» داشته باشد:

ز هر کشوری گرد کن مهتران

ز اخترشناسان و کنداوران

(سر / ۵۵: ۶۳ / ن ب)

چنین گفت با شاه کنداوران

نشان است خرابت ز پیغمبران

(سر / ۶۰: ۱۸۲ / ن ب)

نشست از بر تخت با موبدان

ستاره شناسان و کنداوران

(دبیرستانی / ۱۱ / ۳۰۰)

بدو گفت پیران که اندر حرد

یکی شاه کنداوران بنگرد

(سر / ۷۳: ۱۱۳۶ / ن ب)

و دیگر که از پیش کنداوران

ز کار ستاره شمر بخردان

(سر / ۳: ۹۷: ۱۴۹۰)

برفتند با او ز ایران سران

بزرگان بیدار و کنداوران

(سر / ۵: ۴۱۱: ۲۹۸۳)

سران بزرگ از همه کشوران

پزشکان دانا و کنداوران

(سر / ۶۹: ۵۵: ۶۰۶ / ن ب)

ستاره شناسان و کنداوران

ز کشمیر و کابل گزیده سران

(سر / ۶: ۳۲۴: ۳۵)

به ایرانیان گفت کای مهتران

خردمند شیران و کنداوران

(سر / ۶: ۳۹۲: ۱۹۵ / ن ب)

بدو گفت من دختر مهترم

ازیرا چنین خوب و کنداورم

سر / ۷: ۱۶۸: ۲۳۵

کجا آن خردمند کنداوران

کجا آن سرافراز و جنگی سران

(سر / ۷: ۱۸۶: ۵۴۰)

ستاره شناسان و کنداوران

هر آنکس که بودند ز ایشان سران

(سر / ۸: ۱۸۱: ۲۱۸۳)

وگر من سان و حرد مهترم

هم از پشت جمهور کنداورم

(سر / ۸: ۲۲۱: ۲۸۸۶)

پزشک سخنگوی و کنداوران

بزرگان و کارآزموده سران

(سر / ۸: ۲۴۷: ۳۳۴۰)

که با شاه کنداوران و ردان

فراوان بود پاکدل موبدان

(سر / ۸: ۲۶۰: ۳۵۵۸)

سواری ردی مرد کنداوری

سپهبد نژادی بلند اختری

(سر / ۸: ۳۳۰: ۲۵۵)

ز ایران سرانند و جنگ آوران

خردمند دانا و کنداوران

(سر / ۸: ۴۰۹: ۱۵۵۶ / ن ب)

ردان را و کنداوران را بخوان

ز کار گذشته فراوان بران

(مل / ۲۳: ۲۹۷)

آقای دکتر فتح الله مجتبیائی در شرح بیستی از داستان

رستم و سهراب می نویسند:

در باره مفهوم کلمه «پزشک» شاید توجه به این نکته

بیفایده نباشد که در روزگار قدیم پزشکی جنبه دینی داشته، و

کارهایی درمانی با اوراد و ادعیه خاص همراه بوده است؛ و از

این روی اینگونه کارها در بین عوام باستانی صورت

جادوگری و افسون سازی به خود می گرفته، و به تسخیر

ارواح مودی و دفع گزند آنها از راه افسون و نیرنگ مبدل

می شده است. در داستان زاده شدن رستم، کسی که به دستور

سیمرغ باید پهلوی رودابه را بشکافد و رستم نوزاد را از شکم

مادر بیرون بکشد مردی است که هم «موبد» است و

«بینادل»، هم «افسون کار» و «چربدست»:

بیاور یکی خنجر آنگون

یکی مرد بیادل پرفسون...

تو بنگر که بیادل افسون کند

ز صندوق تا شیر بیرون کند

در داستان ضحاک نیز پزشکان برای شناختن علت

رویندن مارها بر کتف او و درمان آن، «نیرنگ سازی»

می کنند:

پزشکان فرزانه گرد آمدند

همه یک بیک داستانها زدند

ز هر گونه نیرنگها ساختند

مر آن درد را چاره نشناختند

و همچنین هنگامی که بیژن پیکر خسته و زخم‌دیده گسهم

را بنزد کیخسرو می آورد، شاه پزشکان را بر بالین او

می آورد و بر او افسون می خواند:

به بالین گسهمشان بر نشانند

ز هر گونه افسون بر او بر بخواند

اتهر و ودای هندوان پر است از اوراد و افسونهای که

برای درمان بیماریها، دفع اثر زهرها و... باید خوانده شود. و

از این روست که این بخشهای اتهر و ودای «پزشک»

(Bhesaja) می نامند. در اوستا نیز آمده است که «کسی که با

کلام مقدس (Mantra Spenta) پزشکی کند، پزشکترین

پزشکان است» (اردبیهشت یشت، پارۀ ۶)؛ و در وندیداد

پهلوی (فرگرد ۷ پارۀ ۴۱) «با کلام مقدس پزشکی کردن» به

افسون کردن تعبیر شده است.»

فتح الله محتاجی؛ محله سخن، دوره بیست و نهم، ص ۶۸۳ و ۶۸۴

در بیت شایبی که از شاهنامه نقل کردیم «کنداور» در

ردیف واژه های «اخترشناس»، «پیغمبر»، «موبد»،

«ستاره شناس»، «خردمند»، «ستاره شمر»، «بزرگان

بیدار»، «پزشک دانا»، «پزشک سخنگوی»، «رد» و

«خردمند دانا» آمده است. نکته ای درخور یادآوری است

که شاهان نخستین از کیومرث تا کیخسرو «خدایان» یا به

تعبیر محتاطانه تر «شاه - خدا» بوده و ارتباط آنان با خدای

یکتایی واسطه بوده است. یعنی در زمان آنها به پیغمبر نیاز

نوده است و هر یک دین و راه از خود داشته اند و هدایت

مردم را از هر جهت عهده دار بوده اند و تنها لهراسب پس

از عروج کیخسرو با دستور و دین «شاه - خدا» بی سلف،

حکومت می کند و پس از او گشتاسب توانایی هدایت



معنوی مردم را نداشته و در زمان او زردشت پیامبر ظهور

می کند. این شاهان را «شاه موبد» و «شاه پرستار» نیز

خوانده اند.

در آغاز همه علوم و هنرها از جمله «ردی» و «پزشکی»

و افسونگری و «پهلوانی» و نیز «کنداوری» (حکمت)

متنصر به خود «شاه خدا» یان بوده است کما اینکه از

افسون شاهی فریدون چند بار در شاهنامه نام برده شده است

و فرزندان او هم در کاخ سرو شاه یمین، به افسون شاهی، جان

از سرما بدر بردند. پس از گذشت زمان برخی از این

«هنرها» به بزرگان کشور و پهلوانان انتقال داده شد و این

انتقال از زمان جمشید بود که مردم را به طبقات تقسیم کرد و

بر اساس روایت اوستا سه باره فرزاد او گسست. (بحث در این

باره فرصت دیگری می خواهد). حتی در پادشاهی

انوشیروان می خوانیم:

چنین بود تاگاه نوشین روان

همو بود شاه و همو پهلوان

(۳۶۵۴ ۲۶۶۸)

همو بود جنگی و موبد همو

سپید همو بود و بخرد همو

در اینجا بایستی گفته شود که اگر چه ساخت «کنند» و

«کنداور» با ریشه شناسی زبان فارسی و یا متاثر از زبان

پهلوی نمی خواند ولی ترکیب «کنداور» بمعنی «حکیم»

سیار زودتر از زمان فردوسی رایج بوده است که او هیچده

بار این کلمه را در شاهنامه آورده است.

کنون به بررسی «کنداوری» می پردازیم و پس از آن

چند شاهد «کنداور» را هم ذکر خواهیم کرد.

در یکی از یادداشت های علامه فقید دهخدا اعلی الله

مقامه، ایشان «کنداوری را به «عجب و نبخر» معنا کرده

بودند (که پیش از این نقل کردیم) و حق این است که در

شاهنامه این کلمه مطلقاً به همین معنی و معانی تقریباً

مترادف آن یعنی «غرور» و «خودبینی» و «دلیری» (در

معانی غرور و جسارت) یا «تندی» بکار رفته است، جز پنج

بیت که دو تایی آنها در چاپ ملی آمده ولی در چاپهای مسکو

و خالقی جزو ملحقات و یا در حاشیه هستند و یک بیت در

حاشیه چاپ خالقی که در دو چاپ دیگر نیست و دیگری در

چاپ ما کان آمده است و آخری تنها نسخه بدل چاپ مسکو

است. و احتمال الحاقی بودن آنها بسیار است.

- بیت هدیر که در آئینا « کنداوری » معنی غرور و عجب
بکار رفته است. جز بیت مورد بحث ما، اینها هستند.
به کنداوری گیرد از تاج و گنج
نه دژ تیره دارد ز رزم و ز رنج
(۲۱۴/۲۷/۱)
- سباهی دد و دام و مرغ و پری
سپهدار با کبر و کنداوری
(۶۱۰۳۱/۱)
- به گناه جوانی و کنداوری
یکی ساختم بیهده داوری
(۲۵۰۰۱۵۲/۱)
- چو شنید فرهاد ازو داوری
بلندی و تندی و کنداوری
(۶۷۷/۱۱۲/۲)
- همان یاره و تاج و انگشتری
هماد تخت و هم طوق کنداوری
(۳۰۹/۲۶/۳)
- سپهدار با کبر و کنداوری
همی راند لشکر به شهر هری
(۶۳۲/۲۴۴/۱)
- جهانجوی با کبر و کنداوری
یکی افسری بر سرش فیصری
(۲۷۹/۳۷/۶)
- ر فرمان او یک زمان بگذری
بلندی گزینی و کنداوری
(۴۷۳/۳۳/۷)
- سرت پر ز تیری و کنداورست
نگویی مرا خود که شاه تو کیست؟
(۹۰۵/۵۶/۷)
- بدان تار فرزند من بگذری
بلندی گزینی و کنداوری
(۱۷۴/۱۲۲/۷)
- به دو گوهر از هر کسی برتری
سزد بر تو شاهی و کنداوری
(۳۴۴/۱۳۱/۷)
- اگر مهتری یابد و بهتری
نیابد به زفتی و کنداوری
(۵۰۶/۱۸۴/۷)
- نه شاهتھی درچه پیش آوری
چو گیری بلندی و کنداوری
(۴۰۹/۲۹۸/۷)
- گر از رای من سر نه یکسو بری
بلندی گزینی و کنداوری
(۹۱۱/۱۰۶/۸)
- میانه بود مرد کنداوری
نکوهن گرو سر پر از داوری
(۱۱۹۸/۱۲۵/۸)
- ز شاهی و از تاج کنداوری
ز انجام و فرجام نیک اختری
(۱۳۱۶/۱۳۲/۸)
- ر یزدان بنرسد گه داوری
نگردد به مین و به کنداوری
(۱۳۲۳/۱۳۳/۸)
- چو بر مرد درویش کنداوری
نه کهتر به زبندۀ مهتری
(۱۳۹۴/۱۳۶/۸)
- سرش را بیچم ز کنداوری
باید که جوید کسی مهتری
(۵۶۰۳۱۸/۸)
- سپهد ز کتشی و کنداوری
نبود آگه از جستن داوری
(۱۲۸۰/۳۹۴/۸)
- « کنداوری » در بیت ۱۸ حاصل مصدر نیست و « یه » آد
ضجیرست و چنان می نماید که مصدر « کنداوریدن » وجود
داشته است (والله اعلم). مصراع اوّل در همه نسخه های
چاپ مسکو یکسان است و تفاوت های مصراع دوّم هم
تغییری در مضمون نمی دهد. و آقچه چند بیتی که احتمال
الحاقی بودن آنها زیادست:
- که هنگام گردی و کنداوری
ازو شیر خواهد همی یاوری
(۱۹۸۶/۱۸۹/۱۷)
- کمی و فزونی و نیک اختری
بلندی و پستی و کنداوری
(دبیر سیاهی/۱۲/۷۶۵)

بدین کشور اندر بود مهتری

که باشد خریدار کنداوری

(مل: ۱۱۸۵/۴۳۵/۲)

ز تخم گوان بُد به نام آوری

که شیر زیان بُد به کنداوری

(خ: ۳۹۸/۲/حاشیه)

چو بشنید تلخند کنداوری

خردمندی و رای و پندآوری

(مس: ۳۰۸۱/۲۳۲/۸/ب)

که در بیت پنجم بیشتر معنی «حکمت» استنباط می‌شود. در هر حال این پنج بیت که اصالت آنها مورد تردید است نمی‌توانند در معنی نوزده بیت (بیست بیت) اصیل تغییری بدهند.

چنانچه در این بیت ها ملاحظه می‌شود، «کنداوری» در ردیف «کبر»، «جوانی» (= غرور جوانی)؛ «داوری»، «بلندی»، «تندی»، «شاهی»، «رُفتی» (در معنی مثبت تندی و ترش رونی)، «میل»، «مهتری جستن» و «کشی» (= کشتی) آورده شده است. بتأیر این همانگونه که علامه دهخدا حدس زده اند معنای این کلمه «غرور» است، ولی نه غرور مذموم، بلکه غروری که همپایه بزرگی و شاهی و حکمت است، «میل» که در بیت ۱۷ آمده است راهنمای خوبی است، یعنی کارها را به میل خود انجام دادن و از کسی پیروی نکردن و بسحن دیگر «خویشکام» بود؛ اگر جنبه های مثبت این کلمه مورد نظر نبود بنعمی آن را در وصف پیامبر (ص) نمی‌آورد. (به شراعت نامه در همین بینه)

در بیت های زیر هم می‌توان «کنداور» را به بزرگ و مغرور و متکبر معنا کرد:

نو این رنجهایی که بردی برست

که خسرو جوانست و کنداورست

(۳۵۹۹/۲۳۷/۳)

بر آن ره فرودست و با لشکرست

همان کی نژادست و کنداورست

(۱۲۳۶/۸۸/۴)

که چندین تن از نخمه مهتران

ر دیهیم داران و کنداوران

(۱۵۲۳/۱۰۷/۴)

کزان ره فرودست و با مادرست

سپهبد نژادست و کنداورست

(۳۱/۱۱۷/۴)

ز خویشان دارا و کنداوران

هر آنکس که بود از نژاد کیان

(مل: ۵۶۶/۱۳۹۵/۳)

دگر هر که بودند ز ایران مهان

بمزرگان و کنداوران جهان

(۳۷۸/۲۸۵/۷)

اگر چند تندی و کنداوری

هم از گردش جرح بر نگذری

(۳۰۶۷/۲۳۱/۸)

بذیریم ما ساوو باژ گران

نجویم دیهیم کنداوران

(۵۱/۳۱۵/۹)

بتأیر آنچه گفته شد، «کنداور» در شاهنامه در آغاز به شاهان اطلاق می‌شده است و در آن بسیاری از خصائص خوب مستتر است چون: بزرگ، دایر، حکیم، مغرور و خویشکام و در بیت مورد بحث ما:

بپرسیدشان از کسان جهان

وزان نامداران و فرخ مهان

که گیتی به آغاز چون داشتند

که ایدون به ما خوار بگذاشتند

چگونه سرآمد به نیک اختری

بریشان بر آن روز کنداوری

«کنداوری» را در یک کلمه می‌توان «بزرگی» معنا کرد

که می‌تواند همه صفات بر شمرده پیشین را دربر داشته باشد.

یعنی ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سیهسالار طوس

(خراسان) موبدان را فرا خواند و درباره پادشاهان و بزرگان

ایران پرسید که بر جهن چگونه حکم می‌راندند که اکنون

چنین حقیر به دست ما رسیده است؟ و چگونه در حالی که از

اختر نیک برخوردار بودند روزگار بزرگی آنان سرآمد؟

(تفصیل این مطلب در مقدمه شاهنامه امی مصوری آمده است)

بیست مقاله قرین. جلد دوم. ■

ادامه دارد